

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

لغت و املاي سال دوازدهم

ستایش: ملکا ذکر تو گویم

املا	لغت
<p>ذکر - فضل - توحید - سزا - فضل - سنا - وصف - فهم - وهم - شبه - عز - سرور - جزا - بکاهی فزایی - سنایی - رهایی - هدیه ارمغان - سخاوت - بیهوده - لایق سزاوار - ذل و عز - هویدا - تصور واضح - ثابت</p>	<p>پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی، تلاش، رفتن تحفه: هدیه، ارمغان ثنا: ستایش، سپاس جزا: پاداش کار نیک جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد. جود: بخشش، سخاوت، گرم حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد. وهم: پندار، تصور، خیال یقین: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.</p>

درس اول: شکر نعمت

املا	لغت
<p>منت - عزوجل - طاعت - قربت - مزید - نعمت - ممد حیات - مفرح ذات - عهده - عباد - تقصیر - عذر - رحمت - خوان نعمت - بی دریغ - ناموس - بندگان - فاحش - رحمت - حساب - باد صبا - زمردین - دایه - بنات - نبات - مهد - خلعت - قبا - اطفال - قدوم - موسم - عصاره تاکی - شهد - فایق</p>	<p>اعراض: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن باسق: بلند، بالیده بنات: چ بنت، دختران بنان: سرانگشت، انگشت تاک: درخت انگور، رز فایق: برگزیده، برتر فراش: فرش گستر، گسترده فرش قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند. قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن قسیم: صاحب جمال کاینات: ج کاینه، همه موجودات جهان کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن</p>

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

<p> - باسق - غفلت - از بهر تو - انصاف - سرور - کائنات - صفوت - تتمه - شفیع - مطاع - نسیم - جسیم - نسیم - وسیم - دجی - خصال - موج بحر - انابت - جل و علا - اعراض - تضرع و زاری - زاری بنده - شرمسار - عاکفان - کعبه - تقصیر - واصفان - حلیه - تحیر - منسوب - کشتگان - صاحب دل - مراقبت - بحر مکاشفت - مستغرق - معاملت - طریق انبساط - تحفه هدیه - مرغ سحر - مدعیان - طلب - حیرت - بنان - نقاش - بط - قصد - حاصل - فرو گذاشت - شهرت - معاش ورق - ستاینده - فرح - ناز - احوال - واضح - فایق - مقرر - معین - زیور - زینت - سرکشتگی رز - رودر بایستی </p>	<p> مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق مزید: افزونی، زیادی مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد. معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است. معترف: اقرار کننده، اعتراف کننده مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار مفرح: شادی بخش، فرح انگیز مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است. منسوب: نسبت داده شده منت: سپاس، شکر، نیکویی موسم: فصل، هنگام، زمان ناموس: آبرو، شرافت نبات: گیاه، رستنی نبی: پیغمبر، پیام‌آور، رسول نسیم: خوش بو واصفان: ج واصف، وصف کنندگان، ستاینندگان ورق: برگ وسیم: دارای نشان پیامبری وظیفه: مقرری، وجه معاش </p>	<p> تتمه: باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت تحیر: سرگستگی، سرگردانی تضرع: زاری کردن، التماس کردن تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن جسیم: خوش اندام حلیه: زیور، زینت خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند. ربیع: بهار روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می- رسد؛ وظیفه روزی: رزق مقرر و معین شفیع: شفاعت کننده، پامرد شهد: عسل؛ شهد فایق: عسل خالص صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر عاکفان: ج عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. عز و جل: گرمی، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود. عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشره، شیره فاحش: آشکار، واضح </p>
--	--	---

داری درس
 گروه آموزشی عصر
 www.darsir.com

درس دوم : مست و هشیار

املا	لغت
<p>محتسب - مست - پیراهن - افتان و خیزان - قاضی - خمّار - داروغه - خوابگاه - وارهان - از بهر غرامت - عار - کلاه - بیهوده - هشیار - صواب - واعظ - تزویر - برهنه - صاحب - راهرو - راهبر - حقایق - مس - زر - خواب و خور - مرتبه - غریق بحر - خدا - منظر - نظر - صاحب نظر - زیر و زبر - هوای وصال - تسمه - مسکوک - ذات - مامور - وثیقه - تعهد - تاوان - مصلحت - صنعت - حرفه - زاهد - پارسا - تعلقات - خسارت - ذوالجلال</p>	<p>ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلّم و مربّی است.</p> <p>افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.</p> <p>اکراه: ناخوشایندبودن، ناخوشایند داشتن امری</p> <p>تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری</p> <p>حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم</p> <p>خمّار: می‌فروش</p> <p>داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد</p> <p>درهم: درم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.</p> <p>دینار: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است، در متن درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است.</p> <p>دار ملک: دارالملک، پایتخت</p> <p>واعظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو</p> <p>والی: حاکم، فرمانروا</p> <p>وجه: ذات، وجود</p>

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

درس سوم : نیکی

املا	لغت
مرغ اسیر - بهر وطن - مسلک - همت - سحر - رفیق - طَرف - اجانب - بیت الحزن - غرقه - سلیمان - اهرمن - زمانه - صاحب - اهل خرد - محترم - تحفه - فراغت - انصاف و عدل - موافق - ثابت قدم - سلسله جنبان - طایر قدس - زرخدان - عصر مشروطه - عارف - محفل - نثار - خاکریز - ارتفاع - موسوم - کله قندی - استقرار - قلّه - ساجدی - مسائل - روحیه - احداث - محدود - مهندسی - تسلط - قاطعیت - جهاد - تقریباً - رزمنده - دو جداره - تدبیر - حساب شده فراق و جدایی	اجانب: ج اجنبی، بیگانگان احداث شدن: ساخته شدن استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن بیت الاحزان: خانه غم‌ها، جای بسیار غم انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب علیه‌السلام در آن در غم فراق یوسف علیه‌السلام گریه می‌کرده است. بیت الحزن: خانه غم، ماتمکده ثابت قدم: ثابت رأی و ثابت عزم، دارای اراده قوی سلسله جنبان: محرک، آن که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد. طرف: کناره، کنار مسلک: روش، طریق موافق: همراهی و همراه

درس پنجم : دماندویه

املا	لغت
سپید - گیتی - کله خود - چهر دل بند - بنهفته - وارهی - ستوران - نحس - سپهر - اخترسعد - آوند - روزگار - ضربت - روزگار - ضربت - خرسند - فسرده - کافور - فساد - خامش منشین - سوزد - معجر - ارغند - تزییر - بگسل - بنای ظلم - سفله - بستان - سریر - عطا - شغال - محتاج - فرومایه - هرج و مرج - مٹاکی - مطبوعات - سستی - وطن خواه - تأثیر - راز - جاسوس	آوند: آونگ، آویزان، آویخته ارغند: خشمگین و قهرآلود بگسل: پاره‌کن، جداکن؛ در متن درس: نابودن کن پس افکنند: پس افکننده، میراث زُل زدن: با چشمی ثابت و بی‌حرکت به چیزی نگاه کردن ستوران: ج ستور، حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر سریر: تخت پادشاهی، اورنگ سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره مشتری است که به «سعداکبر» مشهور است. ضمداد: مرهم، دارو که به جراحت نهند؛ ضمداد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است. عطا دادن: بخشش، بخشیدن فسرده: بیخزده، منجمد فغان: ناله و زاری، فریاد کلوخ: پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

<p>– الاغ – مین گذاری – عن قریب – قدیمی – تخریب – جرئت – بالاغیرتاً – معطل – زل – مواضع – حیلہ گری – صدام – افسار – سلانہ سلانہ – علف و خار – پوزہ – اوضاع – خطرناک – محل – دھان – زور – آدمیزاد – عرعر – جفتک – نعل – هوس – حریف – عرق – حدس – متوجه – اضافی – اطلاعات – فروماندن – تلفات – اسیر بعثی – تہ دل – نحس – زل زدن – گرزہ</p>	<p>سفلہ: فرومایہ، بدسرشت سلانہ سلانہ: آرام آرام، به آهستگی شرزہ: خشمگین، غضبناک گلہ خود: کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند. گرزہ: ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک معجز: سرپوش، روسری معطل: بیکار، بلا تکلیف؛ معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن نحس: شوم، بدیمن، بداختر</p>
	<p>درس ششم: نی نامه</p>
<p>املا</p>	<p>لغت</p>
<p>نیستان – نفیر – شرحه شرحه – اشتیاق – وصل – جمعیت – جهت – ظن – نجست – آسار – دستور – حریف – زهر – تریاق – دمساز – حدیث – قصه – هوش – مشتری – بی گاه – سوز – پخته – مور – رهنمون – معکوس – مستمع – غنچه – زلف – آشفنگی – محرم – – حسب – کاه – تجلی – قرب – حضرت – گزید – مستغرق – حاجت – طلبد – عرضه – سلوک نغمه – حجاب – فروغ – ماتم محنت – فریاد و زاری</p>	<p>اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این چنین بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کند است. بی گاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه های مرتب، حجاب تاب: فروغ، پرتو تریاق: پادزهر، ضد زهر حریف: دوست، همدم، همراه بر حسب: مطابق، میل خوش حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند. دستور: اجازه، وزیر دمساز: مونس، همراز، درد آشنا سور: جشن شرحه شرحه: پاره پاره؛ شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند. شیون: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند. ظن: گمان، پندار مستغرق: مجذوب، شیفته؛ مستغرق گشتن: حیران و شیفته شدن مستمع: شنونده، گوش دارنده مستور: پوشیده، پنهان نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند</p>

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

درس هفتم: در حقیقت عشق

املا	لغت
حُسن - روحانی - مطلوب - وصول - واسط عشق - مأوا - محبت - غایت - خاص - معرفت - نردبان - قَدَم - تَرک - رَخت - سامان - فرض - حیات - مَمات - سودا - زیرکی - ارزد - دیوانگی - افزون - بی رای - قوت - فرق - حقیقت - ناگریز - لایق - زلف - پیچ و تاب - برانگیخت - کوهساران - مگریز - فرصت - یادگاران - نغمه محبت - زمانه - ترانه - میسر	<p>بزم: محفل، ضیافت بی خودی: بی‌هوشی، حالت از خودرستگی و به معشوق پیوستن جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند حُسن: نیکویی، زیبایی روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد.</p> <p>سامان: در خور، میسر، امکان سودا: خیال، دیوانگی شیدایی: دیوانگی فرض: لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است. کمال: کامل بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هرچیز، سرآمد بودن در داشتن صفتهای خوب محب: دوستدار، یار، عاشق مَمات: مرگ، مُردن نغمه: نوا، ترانه، سرود</p>

درس هشتم: از پاریز تا پاریس

املا	لغت
پاریز - فرسخ - سیرجان - ریگزار - چریغ آفتاب - قنات - اتراق - فراهم - دانشسرا - مراجعه - اعتبار - تداعی - تهیه - محصل - خطرناک - حواله - دهاتی - کازیه - اعضا - تحریر - استبعاد - غایت القصوا - غرق - توقف - نواحی - وصله - طیلسان - آتن - مهد - دموکراسی - رأی - عقرب - جراره - مارغاشیه - قطور - فراز - کرانه - فرات - رود یتیر - امپراطوری روم - موسولینی - صباحی - حبشه - مستعجل - سوءهاضمه - طاق ضربی - اعتصاب - کاووس - ضعیفان - تیغ - تهی - آیین - طریق - پیرمغان - خضر - فرخنده - بروکسل - سپاه نازی - تپه - واترلو - ناپلئون	<p>اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن استبعاد: دوردانستن، بعیدشمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دوربودن از تحقق و وقع امری بازبسته: وابسته، پیوسته و مرتبط پانوراما: پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان که هرکس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند. تداعی: یادآوری، به خاطر آوردن جراره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود. چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح زود چشمگیر: شایان توجه، با ارزش و مهم حواله: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است.</p> <p>طاق: سقف خمیده و محدب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه دوتیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می‌سازند. طَبَق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگهداری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می‌گذارند. طیلسان: نوعی ردا عجین آمدن: عجین شدن، آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز غایت القصوی: حد نهایی چیزی، کمال مطلوب فرخنده پی: خوش قدم، نیک پی، خوش یمن فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر کازیه: جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

<p>– طَبَق – محوَّطه – پانوراما – توپخانه – وحشت – بارندگی – تعریف – ویکتوریا – فاتحه – دهات – دوگل – طاق – نَمَط – رواق – ممیز – طاقه – دلپذیر – ابراهیم – ادهم – طاعت – اخلاص – زود گذر بساط – هضم غذا – مغان – ملاط محذب – ملزم – هرم – شطرنج منسوب – صباح</p>	<p>رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم سرپرزدن: توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می‌گویند.</p> <p>سوء هاضمه: بدگواری، دیر هضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سردل یا نفخ همراه است.</p> <p>صباح: بامداد، سپیده دم، پگاه</p> <p>کی: پادشاه، هریک از پادشاهان سلسله کیان کیانی: منسوب به کیان؛ کیان: کی‌ها، هریک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا مارغاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت مستعجل: زودگذر، شتابنده مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند. مَرکب: اسب، آنچه بر آن سوار شوند. نَمَط: بساط شطرنج</p>
---	---

درس نهم: کویر

املا	لغت
<p>تموز – سوزان – سرازیر – ارگ – مزینان – باغستان – دراز – مشایعت – مَهر – بیهق – فقه – تقوا – فقیر و غنی – غرفه – حاضر و غایب – مَلا هادی اسرار – حیات – منقلب – بی صبرانه – غربت زندان – گستر – ماوراء الطبیعه – مذهب – سنگریزه – وحی – عطر – الهام – اسرارآمیز – استشمام – نخلستان – مهتاب – غیب – گریه آلود – راستین – شیعه – سایه روشن غروب – دهقان – هیاهو – گلّه – تفرجگاه – گردشگاه – نظاره – معلق – تَلألوء – قندیل – ابدیت – لوکس – آسفالت – کهکشان – تلقی – لذت</p>	<p>آستانه: آستان، آغاز ابدیت: جاودانگی، پایداری، بی‌کرانگی ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام استشمام: بویدن اسرا: در شب سیرکردن، هفدهمین سوره قرآن کریم اندوه‌گسار: غم‌گسار، غمخوار انگاره: طرح، نقشه اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد</p> <p>طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده عدلیّه: دادگستری غرفه: بالاخانه، هریک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوَّطه می‌سازند که مشرف بر محوَّطه است. فقه: علم احکام شرعی، علمی است که از فروغ عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است. قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین</p>

<p>بطلالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی بَن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی پرنیان: پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر تعبیر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی تفرجگاه: گردشگاه، جای تفریح، تماشاگاه تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما حکمت: فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا سموم: باد بسیار گرم و زیان رساننده شبدر: گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شبدر دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از رویدن چیده شده باشد. شیهه: صدا و آواز اسب</p>	<p>قدس: پاکی، صفا، قداست قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند. کمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان گهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است. گُرد: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد. گرمسیر: منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر ماورا: فراسو، آن سو، ماسوا، برتر ماوراء الطبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و مده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها مباحات: افتخار، سرافرازی مدرّس: محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن معلّق: آویزان، آویخته شده نشئه: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگریستن یغما: غارت، تاراج؛ به یغما رفتن: غارت شدن</p>	<p>نشئه - ابدیت - قدس - محروم حلقه - چغندر - راز - سموم - اهورایی - مصلحت اندیش - گشت و گذار - گردشگاه - نشئه - اسرا - کاسه - اذان - تکبیره الاحرام - قامت - تفنگ - شیهه - قاش - زین - دوره گردان - بساط حلوا - ایل - مزه - تبعید - یغما مصیبت - بلوط - زغال - منقل آفت - تنفس - آتاکک - محصور جان فرسا - حیاط - زرق و برق همدم - مأمور - غصّه - سرگردانی - حدّ و حصر - قشقای دل بستگی - تصدیق - قاب - مزایا محله - مباحات - شوکت - عزیمت - زلال - انتظار - مرتفع - آغوش - گهر - گُرد - تاخت و تاز دلاویز - معطر - سخاوت - مواهب - طبیعت - گران قدر - بطالت - تنگ - محبوس - ترقی رفاقت - دادگستری - ساوه - دزفول - پرس و جو - ترقی - عدلیه - عاقبت - محاسبه - شاهین - تیز - طفیلی - بساط تهویه - اختراع - ایل و تبار - بیلاق - حرمت - آسایش - آرام و قرار - غمخوار - اندوهگسار - لبریز عطرآگین - مدهوش - قلّه های کمانه - غارت - تاراج - موضع فراسو - زین - طفیل</p>
--	---	---

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

درس دهم: فصل شکوفایی

املا	لغت
<p>برزخ - آیینه دار - غرق - غبار - انتظار - برخیز - نسیم - بی تاب و قرار - تبه - غمین - تیرانا - داعیه - سراسر - سراپا - گشاده دستی - سپاس گزاری - پالیز - دلپذیر - خستگان - میزبان - فرسودگان - نوازشگر - زخمه - کرامت - میراث - ایثار - زرافشانی - گوهر - آزادگی - سعادت - رهنمون - بت توقع - منتظر - مزد</p>	<p>برزخ: حدّ فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت</p> <p>چشمداشت: انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی؛</p> <p>چشمداشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن</p> <p>داعیه: ادّعا</p> <p>زخمه: ضربه، ضربه زدن</p> <p>گشاده دستی: بخشندگی، سخاوت</p>

درس یازدهم: آن شب عزیز

املا	لغت
<p>عصبانی - بقیّه - مُصر - ثلث - حقوق - احتمال - تلّ خاکی - چغیّه - کُلت - خصایل - فرق - موحدی - مسلّط - مطمئن - جذب - پیغام - طنز - صلوات - آغوش - عرض - حمله - شامه - قوی - غریب - طفره - اصرار - التماس - عاقبت - متقاعد - مقدمات - پراکنده - همراهی - تعقیب - دریغ - تعلیم - شَح - مراقب - فاصله - سنگر - تپّه - دیده بان - زمزمه - لطیف - سبک - تأیید - دیدرسی - توپ - فراهم - تیره - عمق - جتّه</p>	<p>بی حفاظ: بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.</p> <p>تشر: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود.</p> <p>پگاه: صبح زود، هنگام سحر</p> <p>تعلّل: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن</p> <p>جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه</p> <p>حزین: غم انگیز</p> <p>حمایل: نگه دارنده، محافظ؛</p> <p>حمایل کردن: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر</p> <p>حیثیت: آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش نامی شخص می شود.</p> <p>روضه: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر صل الله علیه و آل و سلم. و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام خوانده می شود؛ ذکر مصیبت و نوحه سرایی</p> <p>شامه: حسّ بویایی</p> <p>شَبَح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی</p> <p>شرف: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش های اخلاقی به وجود می آید.</p> <p>طفره رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر</p> <p>کلافه: بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزاردهنده</p>

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

<p>سجده - همسطح - حزین - لحن - برافروختن - انتها - اطراف - برانداز - سنگر - تحویل - موضع - یقیناً - فرصت - چرت - سیرخواب - مزمزه - برخیزید - تمایل - تفنگ - معرکه - مهیب - هضم - معبر - محوطه - خاک ریز - تیربار - دوشکا - حفاظ - خوابیده - رمق - ذله - عجیب - ذوق - انهدام - غریبانه - جگرخراشتر - جناق - رمق - تعلق - موظف - تشر - شهادتین - بیهوش - قاب - موثر - طریق - سرافراز - حیثیت - وصف - زلف - دیباچه - زیور - خاطر - شامگاه - بی ملاحظه - حُسن - شرمندگی - شاهد - محضر - اسارت - اشارت - اشتیاق - مسلم - لبریز - روضه - قتلگاه</p>	<p>گردان: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است. متقاعد: مُجاب شده، مجاب، قانع شده؛ متقاعد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن مجسم: به صورت جسم درآمده، تجسم یافته محضر: دفترخانه، دادگاه مُسلم: پیرو دین اسلام مُصر: اصرارکننده، پافشاری کننده مَعبر: محل عبور، گذرگاه</p>	<p>خشاب: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. دنچ: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد دیباچه: آغاز و مقدمه هر نوشته</p>
---	---	--

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

املا	لغت
<p>سیاوش - کاووس - خیره سر - زابل - فرهیختگی - رزم - بزم - سودابه - آرم - حیا - عفاف - نمی سپارد - متهم - سپهد - سبو - گزند - هاماوران - جهاندار - رسوا - بسپرم - دل گسل - ساروان - هیون - هیزم - تطاول - آتش فروز - زبانه - سراسر - زرین - هشیوار - تازی - نعل - پراگنده - بها - رها - دهش - تپش - غو - قبا - سمن - هامون - پوزش -</p>	<p>آزم: شرم، حیا ارتفاع: محصول زمین های زراعتی؛ ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت اندیشه: بدگمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر ایمن: در امن، دل آسوده بریان: در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن پرمایه: گرانمایه، پرشکوه؛ مایه: قدرت، توانایی تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک</p> <p>شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب طرح افکندن: کنایه از بنا نهادن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن عجم: سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران عفاف: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی غربت: غریبی، دوری از خانمان فرهیختگی: فرهیخته بودن، فرهیخته، برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ</p>

<p>تنگ - شبیخون - صاحب‌دلان - خسرو - مراغه - رصدخانه - خرق عادت - گذر - ضربت - آزادگان - تیغ - مجروح - گریز - نهنگ = عَجَم - تطاول - رعیت - اذیت - مکاید - کُربت - غربت - ارتفاع - ولایت - نقصان - خزانه - تهی - مصیبت - زوال - ضحاک - عهد - حَشَم - مقرر - تعصب - تقویت - طرح - پیشه - سلطان</p>	<p>فربادرس: یاور، دستگیر کُربت: غم، اندوه؛ کُربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم مقرر شدن: قرار گرفتن، ثابت و دوام یافتن مکاید: جِ مکیده یا مکیدت: کیده‌ها، مکرها، حيله‌ها مَلک: پادشاه، سلطان موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور نقصان: کم شدن، کاهش یافتن نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن نیک‌پی: خوش قدم نیک‌دهش: نیک‌کننده ولایت: کشور، سرزمین هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام</p>	<p>تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانب‌داری حَشَم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع حَسْتَن: زخمی کردن، مجروح کردن خُود: کلاه خود خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج دستور: وزیر، مشاور زوال: نابودی، از بین رفتن سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات سپردن: طی کردن، پیمودن سمن: نوعی درخت گل، یاسمن</p>
---	---	---

درس سیزدهم: خوان هشتم

املا	لغت
<p>خوان هشتم - هان - سورت - سوز - وحشتناک - تیره - قهوه خانه - همگنان - نقال - آتشین - پیغام - نای - سکوت - چوب دستی - منتشا - حدیث - مست - صحنه - صدف - ماخ سالار - هرپوه - مات - عیار - مهر - شعر - محض - تیره بختی - خیس - سهراب -</p>	<p>عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار مرادف: مترادف، هم‌ردیف مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده مَنتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست تنیده: درهم یافته رَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند. زخم کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود. سورت: تند و تیزی، حدت و شدت</p>

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

<p>تابوت - هماوا - مرتعش - لحن - رَجَز - عماد - تکیه - عرصه - زال خواه - صلح - بهر - تهمتن - گرد سجستانی - پهناور - غیرتمند زهر - سِنان - پهلوان هفت خوان طعمه - تزویر - حس - هوش اعتنا - طاق - همتا - طفلک - سایه - شغاد - چاهسار - ضجه - میزبان - کمند شصت خمّ خویش شوق - رقابت - تنیده - لبریز - حالت - هشیار - سجود - تأمل - مثلت - محتوا</p>	<p>می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر) ناورد: نبرد هریوه: هروی، منسوب به هرات(شهری در افغانستان) هول: وحشت انگیز، ترسناک</p>	<p>ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.</p>
--	--	---

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

املا	لغت
<p>مجمع - مرغان - شهریار - اقلیم - هدهد - افسر - گشته ام - اطراف - اکناف - گیتی - آگاه - پرنندگان - کوه قاف - آشیان - همتا - ذره - شکوه - مهریزی - جملگی - خطرات هراس - تحمّل - پوزش - هموار - محبوب - صاحب - زوال - طاووس - عذر - آرزو - گلزار - صفا - معذور - شاهان - دل باخته - بهانه - طلب - راهبر - رهنمون - قرعه - قضا - دراز هراسناک - جرئت - فرسنگ - تعب - غرق - سوزنده - سرکش - بتابد - معرفت - عالی صفت - قدر - حقیقت - صدر - استغنا - دعوی - معنا - افسرده - توحید - تفرید - تجرید - حیرت - دائم - حسرت -</p>	<p>دعوی: ادّعا، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی. زاد: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند. سروش: پیام آور، فرشته پیام آور شگرف: قوی، نیرومند شیدا: عاشق، دلداده صدر: طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار کلان: دارای سنّ بیشتر گرم رو: مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا گرده: قرص نان، نوعی نان مخاصمت: دشمنی، خصومت مصاحبت: هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن</p> <p>استغنا: بی‌نیازی، در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا اعانت: یاری دادن، یاری افسرده: منجمد، سرمازده اکناف: جِ کَنَف، اطراف، کناره‌ها اولی: شایسته؛ اولی‌تر: شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفصیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند). تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن، ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرّب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست. تعب: رنج و سختی تفرید: دل خود را متوجّه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم شدن عارف در</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

مقالات: چ مقالت، گفتارها، سخنان
وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً در
معنای «بیابان» کاربرد دارد.

معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در
توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را
گم کند و به فراموشی سپارد.

حیران - تحیر - فقر - سایه - وحشت
- نخستین - منزل - زاری - همت -
روزگار - خستگی - همگی - سروش
غیبی - شادمانی - محو - قبا - طرب
- تجدید - طبق - معیار - باغ قدس
- جلوه گاه - وصلت - مجاز - فراز -
گل و خار - نسخه - نجم رازی -
مصاحبت - اشتر - وجه - زاد و توشه
- مخاصمت - آخر الامر - قرار -
موضع - حاضر - اعانت

درس شانزدهم: کباب غاز

املا

لغت

کباب غاز - موقع - ترفیع - رقبه -
هم قطار - قرار و مدار - ولیمه -
صحیح - عزت - فوراً - عیال -
تازگی - عروسی - ظرف و کارد -
مالیه - بودجه - ابداً - خرت و پرت
- مابقی - نقداً - سماق - آزرگار -
صابون - عاریه - اوقات تلخ -
محال - شکوم - چاره - موافقت -
پذیرایی - غاز - معهود - اعلا -
کباب بره ممتاز - مخلفات - تخت
خواب - بی نظیر - دیلاق - لات و
لوت - بدریخت و بد قواره - زیارت
- مسرور - مشعوف - غول - صله
ارحام - لهذا - واتر قیده - تک و
پوز - گریه - شسته - تصور -
رأس - هندوانه - ورنانداز - عجاب
- هراسان - عقلت - آبرو - سربه

آزگار: زمانی دراز؛ ویژگی آنچه بلند و طولانی
به نظر می‌آید.
آسمان جُل: کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی -
خانمان؛
جُل: پوشش به معنای مطلق
استشاره: رای زنی، مشورت، نظر خواهی
استیصال: ناچاری، درماندگی
اطوار: رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار
اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز
امتناع: خودداری، سرباز زدن از انجام کاری
یا قبول کردن سخنی
انضمام: ضمیمه کردن؛ به انضمام: به ضمیمه،
به همراه
بادی: آغاز (در اصل به معنی آغاز کننده است)
بحبوحه: میان، وسط

تصنّعی: ساختگی
تک و پوز: دک و پوز: به طنز، ظاهر شخص
به ویژه سر و صورت
تنبوشه: لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در
زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن
عبور کند.
تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین تر و
بزرگ تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار
فشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین
جبهه: پیشانی

جیر: نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و
پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند
آنها به کار می‌رود.
چلمن: آن که زود فریب می‌خورد، هالو؛ بی -
عرضه، دست و پاچلفتی

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
<p>مهر - حقا - منطقی - استشاره - منحصر - کودن - ملتفت - حلاج - معهود - مبلغ - سرخ و سیاه - حلقوم - قید - منصرف - دکان - استیصال - طبیب - قدغن - قنطاق - تشریف - پرت و پلا - اسکناس - قول - زوایا - مخیله - نشخوار - دقیق - سرسری - ضعیف - شبستان - دماغ - گره - مهارت - احد - وجنات - تعارف - پهلو - مخمل - احوال - شغل - گز - باقلوا - سوغات - قد دراز - کج و معوج - جویده - غیر مترقبه - سپاسگزاری - مهلت - پهلو - استدعا - عاجزانه - صرف - کاه - اصرار - دلی از عزا - بستری - متعارف - ابا و امتناع - پوزقند - آراستن - تخلف - حلقه - صیغه - بلعت - اهتمام - تام - کراوات - پوتین - بزاق - طاووس - مست وار - تعجب - قالب بدن - جامه - درزی ازل - قامت - متانت - تعارفات معمولی - برگزار - وقار - فاضل - لایق - معرفی - مقرر - قلباً مسرور - معهود - آسوده - محتاج - تفکر - تصور - جایز - حرافی - بذله - لطیفه - متکلم وحده - بلا معارض - امامزاده - حضرت - عبدالعظیم - منچستر - لعنت - حنجره - تنبوشه - بلعیدن - قلبه - قصیده - فغان - مرحبا - ادعا - فضل - مکرر - حصار - کباده - محظوظ - جبهه - حقیقتاً - تخلص - تحقیر - زواید -</p>	<p>حضار: آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران حلقوم: حلق و گلو خرت و پرت: مجموعه‌ای از اشیاء، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش خرخره: گلو، حلقوم خورد رفتن: ساییده شدن و از بین رفتن خمره: ظرفی به شکل خم و کوچک‌تر از آن خفایا: ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن؛ در جاهای پنهان ذهن خوش مشربی: خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی و خوش صحبتی درزی: خیاط دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه دیلاق: دراز و لاغر سرسرا: محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. (امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال» و همچنین واژه بیگانه «لابی» به تصویب رسانده است) سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن گنده: تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن</p>	<p>بدقواره: آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب بذله: شوخی، لطیفه برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد. بقولات: انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات بلامعارض: بی‌رقیب بلعت: فروبردن، بلعیدن؛ صرف کردن صیغه بلعت: خوردن پایی شدن: در امری اصرار ورزیدن پتیاره: زشت و ترسناک پرت و پلا: بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند. ترفع: ارتقایافتن، رتبه گرفتن تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری شبان: چوپان شخیص: بزرگ و ارجمند شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالی قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن شش دانگ: به طور کامل، تمام</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است.

مايحتوى: آنچه درون چیزی است.

متفرعات: شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به معنی متعلقات به کار رفته است)

متكلم وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.

مجلس آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم آرا

محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظورگیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املاي این واژه به صورت محذور نیز آمده است)

محظوظ: بهره‌ور

مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.

مضغ: جویدن

معهود: عهدشده، شناخته شده، معمول

معوج: کج

نامعقول: آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل

واترقيدن: تنزل کردن، پس روی کردن

وجنات: صورت، چهره

وليمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

شكوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن

شيء عَجَاب: اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (سوره ص / آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.

صلة ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن

عاریه: آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.

علامه: آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.

غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی

قطعه بعد آخری: تکه‌ای بعد از تکه دیگر

کاهدان: انبار کاه

کان لم یکی شیئاً مذکوراً: بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»؛ در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سر به نیست شد.

کباده: وسیله‌ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدد قرار دارد؛ کباده چیزی را کشیدن: ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن

کتل: پشته، تپه

کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و

متروک - اصرار - مرحوم - پیشاوری - مألوف - استعمال - حضار - تصدیق - سزاوار - اثنا - سراسر - عمارت - هم قطار - احتمال - احیاناً - کاینات - اعتنا - تپیدن - غازفربه - برشته - به محض - خرخره - مانده - محظور - تظاهرات - شخیص - توطئه - می ماسد - بغل - محض - حفظ - ظاهر - ساطور - قصاب - ضمناً - یک ریز - تعارف - لااقل - بی حیا - آلوی برغان - منحصرأ - میزبان - محض - مختصر - قحطی زدگان - حلقوم - کتل - گردنه - مراحل - مضغ - بلع - هضم - تحلیل - گوشت خوار - تحولات - حبوبات - لیسیده - گلگون - لخت لخت - قطعه بعد آخری - جماعت - کرکس - گورستان - منظره - هولناک - تحویل - خنده زورکی - خوشامدگویی - ساختگی - بحبوحه - زوال - بی ثباتی - شقاوت - پتیاره - وقاحت - بدقواره - جستم - طنین انداز - معیت - مایتعلق به - حلقوم - بلعیده - صندوقچه - ورزید - ناز شستت - نثار - ادا و اطوار - هویدا - حق حق کنان - تقصیر - بهانه تراشی - خمره روغن - احوال - تسکین - غلیان - حیاط - قشر - مصنوعی - مزاحم - تأسف - فضل

لغت و املا (۲۴ درصد کنکور)	کنکور ۱۴۰۱	احسان محسنی
------------------------------	------------	-------------

<p>– نودوز – کلّیه – متفرعات – انضمام – مایحتوی – چلاق – تیر – ترفیع رتبه – گلّه – گلّه – ارمیا – تانک – توجّه – موقع – دفعه – علامه – منظور – مطمئن – کلاشینکف – مسلسل – هیکل – قیافه – کُنده – بیهوده – موتور – دیزلی – احتمالاً – حواس – مهندس – آرپی جی – وهم – قوم – واقعیت – تفنگ – مقابله – سکندر – مسلح – تعقیب – محکم – آغوش – تیره و تار – مبهم – مرتعش – زانو – کوتاه دیدگی – خیزد –</p>	<p>هم‌قطار: هریک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.</p> <p>هویدا: روشن، آشکار</p>	<p>دو نوع قنடاق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه ساز روسی.</p> <p>کلک: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کلک چیزی را کندن: خوردن یا نابود کردن چیزی</p>
---	---	---

درس هفدهم: خنده تو

املا	لغت
<p>سوسن – دگرگونی – رهایی – آخته کف آلوده – برفرازد – بهاران – انتظار – جزیره – دستاورد – سزاوار – سو – پیچ و تاب – غم – تبسم – ستارگان – درخشندگی – غایی – اکتفا – رهگذر – بایست – خلفت – ذی حیات – اوه – بی حدّ و کران – عقاب آسا – تندرو</p>	<p>آخته: بیرون کشیده، برکشیده</p> <p>دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید.</p> <p>ذی حیات: دارای حیات، زنده، جاندار</p> <p>سرحد: مرز، کرانه</p> <p>غایی: منسوب به غایت، نهایی</p>

درس هجدهم: عشق جاودانی

املا	لغت
<p>مخيله – ترسیم – سجایا – ارزشمند – ذکر – تلاوت – معشوق – غبار – حراج – اهمیت – ناگزیر – سالخوردگی – موضوع – صحیفه – ظاهر – صحیفه – مضمون – عجب – عتاب – قواعد – وسوسه – مقاومت –</p>	<p>ابهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.</p> <p>اعلان: آشکار کردن چیزی و با خبر ساختن مردم از آن</p> <p>جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.</p> <p>سجایا: ج سجیه، خواه، خُلق‌ها و خصلت‌ها</p> <p>صحیفه: کتاب</p> <p>عتاب: سرزنش، ملامت، تندی</p>

لغت و املا ۱۴۰۱

جماعت - اعلان - منتشر - متوقف - شتاب - غلغله - کوی و برزن - همواره - همه‌مه - تأخیر - مهر - نظر - حضور - نیمکت - تسکین - معمول - توزیع - جوایز - بازرس - ابهت - دهکده - مأمور - کهنه - بستر - خطوط - احوال - غرق - حیرت - کرسی - نواحی - دقت - قناعت - تأسف - تلف - بازچه - کهن - متأثر - تنبیهات - ضربات - صفحه - ضمیر - محو - انتها - تاسف - لحظه - خدمت‌گزار - قدر - مستغرق - راضی - رسا - جرئت - سرزنش - کفایت - متنیه - افسوس - ملامت - مستقل - اهتمام - مستقل - هوس - رخصت - حفظ - مغلوب و مهتور - وداع - معرفت - تحریر - کتابت - اهتزاز - ترنم - ثابت - اوضاع - فرسوده - عرش - جان‌کاه - قوت - خونسردی - معمر - عینک - بستر - هیجان - حالتی غریب - دریغا - شیپور - طنین - مهابت - بغض

غرس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه
کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی
کفایت: کافی، بسنده
متنبه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و پندگرفتن
مخیله: خیال، قوه تخیل، ذهن
معمر: سالخورده



مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن، اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به انجام دادن آن
بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.
تسکین: آرامش، آرام کردن
تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی

نیایش : لطف تو

افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال

جبین: پیشانی

روایی: ارزش، اعتبار